

شیخ جمال الدین افغان

« ارنیست رونان » (Ernest Renan) نویسنده، فیلسوف و مؤرخ بزرگ فرانسوی در سالهای ۱۸۸۵م (معاصر سید) در وصف او نوشته است: « زمانیکه با سید جمال الدین افغان هم صحبت می شدم، حریت افکار و طبیعت نجیب و درست او، مرا به این اعتقاد وامیداشت که من در برابر خودم یکی از آشنایان قدیم خویش را دارم. با حضور سید افغان و سخنانش تصور میکردم «این سینا» یا «این رشد» یکی از آن آزاد مردان دنیا را می بینم که روح انسانیت بوده اند.

بخش بیست و پنج

دلایل قاطع بر افغانیت شیخ جمال الدین

تخلیص، تصحیح و دوباره نویسی از ولی احمد نوری

دلایل قاطع بر افغانیت شیخ جمال الدین

باز می گردیم به مجالس و صحبت های شیخ هنگامیکه در سال ۱۳۱۰ هجری شمسی در آستانه بودیم. چنانچه پیشتر ذکر کردیم، شیخ افغان کتابی در تاریخ افغانستان به نام «البیان فی تاریخ الافغان» دارد. (۱) اگر این کتاب را ورق بزنیم دلایل قاطعی وجود دارد که شیخ «افغان» و «سنی» بوده نه اهل فارس و شیعه. مثلاً خود او در این باب می گوید: « همه افغان ها سنی و در مذهب ابو حنیفه هستند.» همه شهر نشینان و صحرا نشینان به نماز و روزه پابندی دارند. غیر از یک طایفه که «توری ها» نامیده می شوند. آنها در مذهب تشیع فرو رفته اند و گاه گاهی مشاجرات شدیدی با همسایه های سنی خود برپا میکنند. به نماز و روزه اعتنایی ندارند. تنها به ماتم حضرت حسین (رض) در دهه اول محرم اهتمام و توجه دارند و زنجیر ها بر پشت و شانه های برهنه خود می کوبند.»

اگر شیخ جمال الدین از اهل فارس می بود، هر آئینه لهجه گفتارش در سنی بودن افغان ها و شیعه بودن بعضی طوایف آن این طور نمی بود و حتماً به اسلوب دیگری صحبت میکرد. این نکته را هر کسی که که کتب و نگارشات طرفین را خوانده باشد بخوبی درک کرده می تواند.

شیرین ترین چیزیکه خواننده در کتاب تاریخ شیخ افغان می یابد آنست که شیخ جمال الدین افغان عادات، اخلاق و تقالید آنها را در هنگام خوشی و غم بیان کرده است. چنانچه در کتابش حکایاتی را آورده است که دلالت بر این ادعا میکند.

(...)

از جمله چیز های لطیفی که در مقدمه کتاب تاریخ «البیان فی تاریخ الافغان» شیخ افغان آمده و بر ثبوت افغانیت او دلالت میکند مشاهده نفرت شدید او از حکومت و دولت برتانیه از یکطرف و از جانب دیگر استعمال عباراتی است که شیخ برای مذمت برتانیه نسبت حرص و طمع شدید آنها به چپاول ملت ها بکار برده است. همچنان هر کلمه و جمله او منعایت نفس و آزادی خواهی ملت افغان را با برانزنگی خاصی نشان میدهد که خود بخود نمایندگی از ارتباط خونی و هویتی او با این ملت و با این کشور میکند. او میگوید: « ملت افغان قبول نکرد که تحت الحمایه این شکم بزرگ باشد که به مرض تشنگی و گرسنگی مبتلا بوده، بلعیدن دو صد میلیون مردم آنرا سیر نکرده و آشامیدن آب های تایمز (۲) و گنگا (۳) وی را سیراب نساخت. . . اکنون دهان کشوده تا دیگر مردم دنیا و آبهای نیل (۴) و جیحون (۵) را فرو کشد.»

واقعاً انگلیس ها حق بجانب بودند که شیخ جمال الدین افغان را بد بینند و وی را در جایی آرام نگذارند. بلی انگلیس ها هیچگاه و هرگز شعار ذیل را که شیخ افغان برای قیام مردم هندوستان و بر انگیزتن مردم هند بر ضد برتانیه به ملت هند میگفت، فراموش نکرده اند و نخواهند کرد. شیخ جمال الدین به مردم هند می گفت: « شما به این نفوس زیادی که دارید، بخدا اگر سنگ بچه هم باشید و شنا کنان بطرف جزیره برتانیه رفته و آنرا با پاشنه های خود بکوبید، حتماً در اعماق بحر غرق خواهد شد.»

این گفته شیخ افغان قول «عبدالله ندیم» را بیاد می آورد که اعراب را به استقامت و ثبات علیه انگلیس ها تشجیع میکرد و آنها را علیه برتانیه بر انگیزته می گفت: « از کَر و فَر قوای بحری انگلیس که در جزیره کریت لنگر انداخته نهراسید. آنها در نشا رس توپخانه ترکیه در چناق قلعه قرار دارند.»

دپانو شمیره: له ۱ تر 6

افغان جرمن آنلاين تاسو په درنښت همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادښت: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لوی

مناقشات شیخ جمال الدین افغان همه در تخویف دشمن و تهیج مردم علیه آن خلاصه نمی شد، بلکه دلایل بلیغ و رسایی در مقابل حریف ذکر میکرد

*** **

و از راه هایی در مناظره پیش می آمد که حریفش جز تسلیم چاره نداشت. می گویند روزی بین شیخ و بعضی از بزرگان اروپا در مورد مقایسه و ترجیح شرق و غرب بحثی صورت گرفت. شیخ رو بطرف مخاطب اروپایی اش نموده گفت: شرف شرق همین بس است که از آن مردانی برخاسته که تا امروز همه مردم اروپا آنها را می پرستند. البته مقصد شیخ حضرت عیسی «ع» بود. شیخ جمال الدین تاریخ افغانستان و اوصاف مردم آن و حتی وقایع و امور خصوصی خود را بما حکایت می کرد. در مجلس فوق الذکر، وقتی که شیخ انگلیس ها را شکم بزرگ نامید، می گفتم شاید مناطق بلوچستان که در جنوب افغانستان واقع است از ابتلاع این شکم مصون بوده باشد. شیخ خندید و گفت: تقریباً از شکم بزرگ آنها نجات یافته است. از شیخ راجع به مناطق بلوچستان سوال کردیم: ما این نام را در نقشه های جغرافیایی می بینیم ولی نامی از آن نمی شنویم، گویی که از دنیا خارج شده باشد! آیا آن جزئی از خاک افغانستان است یا چطور؟ شیخ جواب داد: بلوچستان یک منطقه صحرایی و ریگزار است. مردم آن کوچی و صحرا نشین بوده دارای طبیعت خشن و تند می باشند. از همین سبب تا اندازه ای استقلال خود را حفظ کرده است و تنها بعضی از قسمت های آن تابع ایران و قسمتی تابع افغانستان می باشد. انگلیس ها بعضی اردوگاه ها در آن بنا کرده اند و از آنجا به هند خط آهن کشیده اند، ولی نسبت خرابی هوا، خشکی و بی حاصلی زمین در پی استعمار آن نشده اند. شیخ این سخنان را در باره بلوچستان در سال ۱۸۹۲م اظهار کرده است. (۶)

*** **

روزی شیخ جمال الدین افغان از سفرهای اروپایی خود سخن میگفت و از پایتخت های بزرگی که دیده بود توصیف میکرد و میگفت: «مرکز روسیه "سن پترزبورگ" و اتریش "ویانا" مثل پاریس در رونق و ترقی هستند و ویانا از آستانه بزرگتر است». من از این اظهاراتش استفاده کرده سخن را به عالم اسلام که آرزوی ترقی اش دارم کشانیدم و گفتم: آستانه امروز مثل آستانه سی سال پیش نیست. البته در آن زمان آستانه از هر حیث پسمانده بود. از آنوقت تا امروز به تدریج ترقی کرده و پیش رفته و در صنعت و تمدن گام بزرگی برداشته است. مسلمانان امروز تا اندازه بیدار شده اند و میدانند که به ناچار از تمدن اروپا پیروی کنند که اکنون از این تمدن از همه اولتر در پایتخت خود استفاده کرده اند و یقین است که در اندک مدتی در ترقی و تمدن با اروپایی ها همگام خواهد شد. شیخ افغان از این تفائل نیکی که در حرف من دید تعجب نکرد و گفت: «ما مسلمانان اگر ترقی و تمدن خود را به اساس مبادی و قواعد دین خود پایه گذاری نکنیم، از آن سودی نخواهیم برد. ما از غبار ننگ پسماندگی غیر ازین به دیگر راهی خلاص شده نمی توانیم».

من گفتم: جناب محترم! آیا ما امروز نسبت به سی سال قبل کدام ترقی و پیشرفتی نکرده ایم؟ معلوم است که ما در این مدت در هر ساحه به پیشرفت های چشمگیری دست یافته ایم. شیخ افغان گفت: «این احوال نسبتاً خوبی که امروز در خود مشاهده می کنیم در حقیقت انحطاط و پسمانی ما را نشان میدهد».

گفتم چرا؟

شیخ جمال الدین افغان گفت: «زیرا ما تمدن را از مردم اروپا تقلید کرده ایم و البته این تقلید ما را به آنجا می کشاند که فریفته مردم اروپا شده به ذلت گرائیم و به سلطه و به حکومت آنها به دیار و سرزمین خود تن دردهیم. به این اساس صبغه اسلام که صبغه عزت و آزادگی است به خمود و جمود و تن دادن به حکم بیگانگان تبدیل می شود».

من از وی سؤال کردم: حسب نظر شما کدام راهی را باید پیش بگیریم تا به تمدن واقعی نائل شویم؟ گفت: «حتماً باید حرکت دینی بوده باشد».

گفتم حرف حرکت دینی را بر این روشن تر بیان کنید!

شیخ افغان گفت: «اگر در احوال اروپائیان تأمل کنیم و اوضاع بی سامان قبلی آنها را با مدنیت امروز بسنجیم، می بینیم که سبب این همه، جز حرکت دینی که به دست "لوتر" پیریزی شد چیز دیگری نبوده است. این مرد بزرگ دید که مردم اروپا غیرت و شهامت خود را در اثر خضوع طولانی بر رجال دین و تقالیدی که از عقل و منطق بدور استاز دست داده اند. بناءً به حرکت دینی دست زد و مردم اروپا را به صبر و حوصله و پافشاری دعوت کرد،

و باین ترتیب اخلاق آنها را اصلاح و افکارشان را صیقل داده به آنها فهماند که آزاد به دنیا آمده اند، چرا آنها را استعمارگران به صفت بنده استعمال کرده اند.

شیخ افغان افزود: «در اثر ظهور پروتستانت ها در اروپا رقابت و مسابقه ای بین آنها و دشمن شان یعنی کتولیک ها پیدا شد. هر کدام از این گروه ها اعمال آن دیگر را تحت مراقبت شدید قرار داده حرکات و سکنات آنها را قدم می شمرد تا مبادا در ترقی و تمدن و بالاخره در قدرت و غلبه از آن پیشی جوید. از این جهت هر یک از این دو دسته تمام قوای خود را صرف راه ترقی و تفوق بر رقیب خود می نمود. در نتیجه رقابت این دو گروه مدنیت امروزی ما که فریضه آن هستیم ظهور کرد».

باید علاوه کنیم که این نظریه استاد شیخ افغان در باره مدنیت اروپا بوده، ظهور اصلاحات دینی در اروپا بواسطه کشف ماشین در سال ۱۵۱۹ میلادی بود و تقریباً پنجاه سال بعد از آن کتیبه « برتلماوس» (۷) در پاریس پیدا شد که مؤید فعالیت های ماشین بوده و مردم را به لزوم آن اصلاحات متقاعد ساخت. ولی علاوه بر این عوامل مهم دیگری هم ذیلاً ذکر میگردد که در بیداری مردم اروپا و پیشرفت آنان سهم داشته است.

۱- اختراع ماشین چاپ در سال ۱۴۵۰ میلادی که گفته می شد : «اختراع ماشین چاپ زمین را منقلب ساخته و احوال ساکنان آنها دگرگون نموده بود».

۲- فتح قسطنطنیه در سال ۱۴۵۳ میلادی بدست ترک های عثمانی که در اثر آن متفقین و روشنفکران ترکی به همه نقاط اروپا خصوصاً ایتالیا پخش شدند و باعث نهضت یا رنسانس اروپا گردیدند.

۳- کشف دماغه امید در سال ۱۴۸۶ میلادی که به اثر آن شرق و غرب بهم پیوست و نهضت اقتصادی به بار آورد.

۴- کشف قاره آمریکا بواسطه "کریستوف کولومب" در سال ۱۴۹۲ میلادی.

این عوامل فوق به شمول اصلاحات دینی پروتستانتی که در خلال هفتاد سال (۱۴۵۰-۱۵۲۰) بروز کرده نقش بسیار بارزی در مدنیت اروپا داشته است. اکنون سؤالی در ذهن خطور میکند که آیا پریشانی و اضطراب اروپایی ها و جهش آنان جهت یافتن راه های متری در قرن پانزدهم یعنی دو صد سال بعد از جنگ های صلیبی در ظهور این عوامل کدام رابطه و علاقه ای ندارد؟

در حقیقت آمیزش و اختلاط اروپایی ها با مسلمانان در آستانه خانه شان (سوریه) به اضافه صد ها سال آمیزش شان در اندولس، اوشان را متوجه حال شان ساخته و همه به وسیله این عوامل در صدد تغییر وضع خود برآمدند. خداوند در قرآن عظیم الشان فرموده است: «خداوند حال قومی را تغییر نمی دهد، مگر آنکه آنها چیزیکه در نفس های خود خفته دارند تغییر دهند».

همه فکر استاد شیخ افغان متوجه همین بود که مسلمانان باید تقالید کهنه و رسوم فرسوده و اخلاق فاسدی را که دارند، به اساس تعلیمات قرآن آنها تغییر دهند. وی قرآن را بحیث روح حرکت دینی گفته و همه نهضت و ترقی مسلمانان را متکی به آن میدانست.

بمنظور خواستن توضیحات در باره اصلاحات دینی که آنها استاد شیخ افغان اساس نهضت عالم اسلام میدانست به وی عرض کرد: حرکت اروپا و ضرورتی که اروپائیان به آن حرکت داشتند چندان بما مربوط نیست، ولی آنچه ما می خواهیم بچنین حرکت ضرورت داریم یا خیر؟ فکر میکنم از این ناحیه ما با آنها فرق داریم، زیرا سوء حالات روحی، فشار تقالید و خفه کردن مردم عواملی بودند که «لوتر» را بدان دعوت اصلاحی اش سوق دادند و «لوتر» آوای اصلاحات دینی را بلند کرد که تصور میکنم شما استاد گرامی این اصلاحات دینی وی را به حرکت دینی ترجمه کرده اید، اما بر دین مسلمانان که در قرآن مذکور است کدام تغییر و تبدیلی پیش نشده و این دین بر روحیه مسلمانان کدام فشاری وارد نمی آرد و آزادی آنها را سلب نمی کند. چنانچه این دین در گذشته سبب اتفاق و سعادت مسلمانان بوده امروز هم سبب اتفاق و سعادت آنها خواهد شد. از این جهت این بنده دیگر معنی حرکت دینی را که شما میگویند فهمیده نمی توانم.

شیخ جمال الدین افغان در جواب گفت: «حرکت دینی ما گنایه از قلع و قمع عقایدی است که بر اذهان مردم غلط جای گرفته است. مثلاً آنها آیات و نصوص مربوط به قضا و قدر را چنین تعبیر میکنند که نباید در سعی و رای، مجد و بزرگی و یا در خلاصی از منزلت و خواری از جای خود حرکت کرد و با اینکه بعضی احادیث شریفه را که از فساد آخرالزمان و یا قرب انتهای دنیا خبر میدهد، دلیل گرفته می گویند نباید دیگر پی اصلاح رفت زیرا در اصلاح دیگر فائده ای نیست».

پس بنا بر اینهمه دلایل حتمی است که مطالب قرآن بصورت درست و صحیح بین مردم پخش گردد و و هدایات آن بطور صحیح و مفهوم به آنها ابلاغ گردد تا وسیله سعادت هر دو دنیای شانرا فراهم آورد. وی افزود: «باید علوم ما بری و پاک و کتابخانه ها تصفیه شوند. تألیفات طوری صورت بگیرد که به فهم مردم نزدیک باشد. نباید علمی مانند نحو و بلاغت مقصود اصلی ما واقع شوند. اینها وسیله برای اهداف دیگری می باشند. طالب العلم قسمت بزرگ حیاتش را در نحو و بلاغت و حفظ مسایل متعلق به این دو علم سپری میکند، ولی از بیان افکار و آرائه آن در ضمن یک مقاله خود عاجز است. شیخ افغان صورت تدریس علوم موروثه را به شدت مورد انتقاد قرار داد و گفت: بیگانگان از ما بیشتر به علوم ما دست یافتند و آنها بصورت درست رعایت نموده و در سامان بخشیدن وضع

پريشان خود از آن استفاده کردند. و ما را در گرداب جهالت و وادی حيرت گذاشتند. امروز ما از آنها غافلیم و بی خبر از آنیم که غفلت ما، ما را به ناتوانی ها و فقدان آبروی ملی ما خواهد کشاند. پس به همه حال حرکت دینی ضروریست!».

شیخ افغان حرکت دینی یا اصلاحات دینی را بقرار فوق تفصیر کرد. در نزد وی روح این اصلاحات را قرآن تشکیل میدهد.

شیخ جمال الدین افغان اضافه نمود: «قبل از همه اول باید معنی قرآن بصورت صحیح و آزاد فهمیده شود و البته این امر وقتی صورت میگیرد که علوم مربوط به قرآن تصفیه و راه آسان برای تفهیم آن طرح گردد».

۶

هنگامیکه برای بار دوم شیخ جمال الدین افغان وارد آستانه می شد، "عباس حلمی" خدیو مصر هم در آنجا بود. روزی خدیو مصر در پارک کاغذخانه که از تفرجگاه های مشهور آستانه است مشغول تفریح و گردش بود. همراهانش به وی گفتند که شیخ جمال الدین افغان هم در پارک است. اگر چه خدیو مصر از وقت پیش میخواست شیخ افغان را ببیند و با وی ملاقات کند ولی ملاقات آنها در زمان سلطان عبدالحمید مشکل بنظر میرسید. بهمه حال وقتیکه خدیو نظرش به شیخ افغان افتاد، به اشاره دست ادای سلام کرد. شیخ هم با همراهانش به پا خواسته به وی ادای احترام نمود. خدیو بدون کدام درنگ براه خود دوام داد. اما جاسوسان خبر این دیدار کوتاه خدیو و شیخ را به سلطان رسانیده دروغ پردازی ها کردند و به سلطان گفتند که خدیو مصر و شیخ افغان در کاغذخانه با هم ملاقات نموده و در موضوع خلافت به صحبت طولی پرداختند. سلطان فوراً شیخ افغان را نزد خود خواسته ویرا از گذارشاتی که جاسوسان داده بودند مطلع ساخت. شیخ اوراق گذارش را خوانده خندید و گفت: «هرگز با خدیو ملاقات نکرده و حرفی نزده است، فقط خدیو از گادی خود باشارت دست به وی سلام داده است». و افزود: «پیغمبر(ص) هم گروهی از اصحاب خود را مؤظف کرده بود که گذارشات مردم را به اطلاع آنحضرت برسانند. ولی حضرت شان سخنان کسی را باور میکرد که دارای اخلاق نیک، ضمیر پاک و نیت صاف میداشت و راست میگفت و مانند جاسوسانی که اطراف شما احاطه کرده اند، دروغ پرداز نبودند». سلطان خندید و سخن شیخ افغان را تأیید کرده اوراق را پور جاسوسان را پاره نمود.

یکی از دوستان دمشقی ام «آزاد بای» لطیفه ذیل را که میان شیخ افغان و جاسوسان سلطان صورت گرفته چنین حکایت نمود: «والی مکه بر یکی از اهالی مکه که در آستانه سکونت داشت غضبناک گردید. مکی مذکور از ترس تعقیب والی بخانه شیخ جمال الدین افغان پناه بُرد. شیخ افغان وی را نوازش کرده نزد خود جای داد و گاهگاهی همرايش به کاغذخانه جهت تفریح میرفت، اما جاسوسان سلطان همواره در تعقیب پناهگزين مذکور بوده ویرا مراقبت میکردند. روزی دوست نیک اندیشی به شیخ افغان گفت: این مرد مکی را از خود دور کن تا از شر جاسوسان سلطان آرام شوی. شیخ افغان با تعجب به وی گفت: جاسوس های سلطان بمن چکار دارند؟ سفرای دول وقتی کسی به آنها پناه میرد، ویرا از همه چیز حتی از جاسوس ها حمایت میکنند. من که در این شهر (سفری خدا) هستم آیا حق ندارم؟ مانند دیگر سفرا از شر جاسوسان در امان باشم.(۷)

روزی یکی از شاگردان علوم دینی از شیخ جمال الدین افغان سؤال کرد: «آیا ایمان زیاد و کم می شود؟». شیخ افغان در جواب گفت: «ایمان در دهات زیاد و کم نمی شود، ولی در مرکز مانند ایمان سلطان عبدالحمید که اورا جاسوسان احاطه کرده اند، در هر ساعت کم و زیاد می شود». گویا مقصد شیخ افغان آن بوده که حالت روحی سلطان همیشه در تدد و اضطراب است و گذارش های جاسوسان گاهی اعتماد وی را زیاد و گاهی کم می سازد. اگر سلطان سخن جاسوسان را تصدیق کند، ایمانش کم می شود و اگر تکذیب نماید ایمانش زیاد می شود.

در جمله نکات و قصه های لطیف وی روایت میکنند که روزی در مصر در میدان «باب الخالق» همراي رفقا و دوستانش انتظار عبور جنازه یکی از افراد عائله خدیو را داشتند. دسته ای از زنان با تعجب به سر و قیافه شیخ می نگریستند. خصوصاً می دیدند که ویرا یارانش از چهار طرف پروانه وار احاطه کرده و هر کدام میخواهد به خدمت وی پیشی جوید. چون شیخ افغان با همه یارانش شوخی میکرد و نکته ها می گفت، زنان زیادتر متوجه او شده، با تعجب با یکدیگر پس پس کرده می خندیدند. یاران شیخ افغان خنده زنان را در حق شیخ حقارت و بی احترامی پنداشته، یکی از آنها به شیخ افغان گفت: استاد آهسته تر سخن گوی و مزاح مکن. آن زنان بتو می خندند. شیخ جمال الدین افغان بدون اعتنا به سخن خود ادامه داده گفت: بگذار که نکته گویند، مزاح کنند و بخندند. من باک ندارم که مرا مورد نادره گویی و نکته سرایی قرار دهند. این جواب شیخ افغان هر دو طرف را بیشتر به خنده آورد.

شیخ جمال الدین افغان استعمال کلمات دخیل و الفاظ عجمی را در زبان عربی مجاز می دانست و می گفت: اگر می خواستید کلمه غیر عربی را استعمال کنید، زمانی که شیخ جمال الدین افغان در روسیه بود، قیصر روسیه برای ملاقات با وی، او را نزد خود خواست. از آنجا که قیصر های روسیه همیشه به دانستن احوال و ماجرا های داخل فارس (ایران امروز) دلچسپی داشتند، بعد از پذیرایی دوستانه از شیخ دلیل بد بینی و مخالفت او را با پادشاه فارس جویا شد. شیخ جمال الدین افغان هم پس از مراحل تشریفاتی به پاسخ قیصر روسیه پرداخته اظهار نمود: « من با ناصرالدین شاه کدام بد بینی و مخالفت شخصی نداشته و ندارم صرف هنگامیکه در آن کشور بودم و شاه در باره اوضاع فارس از من جویا گردید، من اوضاع نابسامان و خراب فارس و مردم آنرا و ظلم و استبدادی که بر آنها جریان دارد، بسادگی بیان نموده به شاه فارس مشوره دادم که شایسته خواهد بود اگر نظام مشروطیت و شوری را در کشور خود تطبیق نماید، ولی نه تنها مشوره مرا نپذیرفت بلکه مرا از فارس اخراج نمود. و در واقع او بوده که از سخنان من خاطرش مکدر شده و سبب کینه و خصومت او با من شد».

وقتی قیصر روسیه این بیانات شیخ جمال الدین را شنید چهره اش در هم پیچیده و به خشم آمده به شیخ گفت: « شاه فارس حق بجانب بوده! کدام شاه راضی خواهد شد که دهقانانش بر ملک وی حکومت کنند؟» شیخ افغان سکوت نمود. البته اگر قیصر به او موقع میداد جوابش را گفته می توانست ولی به او مجال سخن گفتن نداد و امر کرد شیخ افغان را فوراً از روسیه اخراج کنند.

تبصره ها از ولی احمد نوری

(۱) این بزرگترین سند و ثبوت افغانیت شیخ جمال الدین افغان است که در باره تاریخ افغانستان کشور آبایی اش کتاب تاریخ می نویسد. همه بخوبی میدانیم که ایرانی خود افغانستان و افغان را به سنگ می زند، او چگونه می آید و در باره افغانستان کتاب تاریخ می نویسد؟

(۲) «تایمز» نام دریایی است در سرزمین بریتانیه کبیر. این دریا در جنوب انگلستان جریان دارد، که لندن را با «بحیره شمال» (Nordsee) وصل می نماید. بعد از «سیورن» (Severn)، این دریا، با طول ۳۴۶ کیلومتر، دومین دریای «بریتانیه کبیر» یاد شده است. در متن یاد آوری شده است که با وجود، شهرت نامش، باز هم از جمله دریا های بزرگ اروپا منسوب نمی گردد. سرچشمه آنرا در نزدیکی قریه «کیمبله» در «کوتسولد» (Cotswold)، نشان داده، ۱۱۰ متر از سطح بحر ارتفاع دارد. همین دریا بعداً از داخل «اکسفورد» (Oxford) میگذرد که در اینجا، «ایسز»، Isis، یاد میشود.

(۳) «گنگا» یا «گانژ» نام دریایی است در قاره هندوستان. «گنگا» با طول ۲۶۰۰ کیلومتر دومین دریای بزرگ هند و بنگلادیش (جنوب آسیا)، شناخته شده است. این دریا از قسمت های زیاد سطوح جنوب «هیمالیا» (Himalaya) جریان می کند. این دریا مقدس ترین دریای هندو ها بوده، اطراف آن پرنفوس ترین مناطق و کثیف ترین دریاست. «گنگا» و دریا های فرعی آن، ساحات قله های «هیمالیا» را با قسمت های سلسله کوه شمال «دیکان» (Dekkan) نیز شاداب می سازد. سرچشمه را در داخل سلسله کوه «هیمالیا»، از یکجا شدن دریا های متعدد، طولانی تر آن «بهاگیراتی» (Bhagirathi) و بزرگتر آن «الاکندا» (Alaknanda)، به «گنگا» مبدل می گردد. محل یکجا شدن آنها، در محل «دیوپرایگ» (Devprayag) در «گار هوال» (Garhwal) در جمله پنجمین دهانه مدس دریا برای هندو ها، شمرده می شود.

(۴) دریای «نیل» نام دریایی بزرگی در کشور مصر باستان است. این دریا (Nil) از کوه های «رواندا» (Ruanda) و «بوروندی» (Burudi) سر چشمه گرفته از «تانزانیا» (Tansania)، «یوگندا» (Uganda)، «جنوب سودان» (Südsudan) و «سودان» (Sudan)، قبل از آنکه از خاک مصر به مدیترانه می ریزد، جریان می یابد.

(۵) دریای «جیحون» به زبان عربی دریای «آمو» را گویند که سرحد افغانستان بزرگ با شوروی سابق را نشان میدهد. در زبان یونانی آنرا «اوکسوس» (Oxus) می نامند. این دریا در آسیای میانه از جدا شدن دریا های «وخش» (Vakhsh) و «پنج» (Panj) بوجود آمده.



ی قدیم، این دریا بین آریانا (افغانستان امروز) و «توران» (Türan) جریان داشته که در زبان سانسکریت «اوکسوس» (Vaksu) یاد شده است. در افغانستان کهن، این دریا همچنان «گوزن» (Gozan)، یاد شده، که تشریح آن در کتاب «پادشاهی افغانستان: طرح تاریخی توسط جورج پیمان ذکر شده است». در آثار کلاسیک، این دریا را «اوکسوس» (Oxus) نوشته اند که در «لاتین» (Oxos) یونانی، یک اشتقاق واضح از «وخش» (Vakhsh) است. در آثار دوران «ساسانی ها» بنام «ویهرود» (Wehrod) یا «دریای خوب» (Good river) یاد می شده است. اعراب در قرون اوسطی از آن بنام «جیحون» (Jayhoun) یاد کرده اند.

(۶) در اینجا شیخ افغان از یکسو میگوید: مردم بلوچستان دارای طبیعت خشن و تند میباشند. و از همین سبب است که تا اندازه ای استقلال خود را حفظ کرده اند. و از جانب دیگر می فرماید که انگلیس ها در آنجا اردوگاه های خود را اعمار کرده اند و باز میگوید که انگلیس ها به نسبت خرابی هوا، خشکی و بی حاصلی زمین بلوچستان در پی استعمار آن نشده اند.

من با تأسف با این طرز دید موافق نیستم:

*- استقلال اندازه ندارد یا یک کشور استقلال دارد یا ندارد؛

*- اگر انگلستان قدرت استعماری آنزمان در آن سرزمین اردوگاه های نظامی اش را اعمار کرده بود و از آنجا تا هندوستان خط آهن کشیده بود، دیگر استعمار شاخ و دم ندارد، معلوم میشود که داشتن طبیعت خشن و تند باشندگان آن مانع استعمار نشده اند. و تا امروز که یکصد و بیست سال از آن روزگار میگذرد و از رهسپاری برتانیه از آن سامان سه نسل در آن سرزمین بنیاد آمده است هنوز هم در عالم فقر، بیچارگی و نا بسامانی بسر می برند. حتماً باید دلیل آنرا در جای دیگری جست.

(۷) من فکر میکنم این آقای دمشقی لطیفه مذکور را از الف تا یا در فکر خودش تصویر نموده است. تصویر چنین یک حکایت نادرست و دور از حقیقت را از زبان شیخ جمال الدین افغان میتوان از دو زاویه به بررسی گرفت. یکی همان بیعقلی آدم های سفله است که چنین سخن سخیفی را از زبان شخصیتی چون شیخ جمال الدین افغان که مظهر علم، دانش، عقیده و دین شناسی است، بیان میکند. و دوم دسیسه دشمنان شیخ است که برای بدنامی و شهرت منفی او چنین بهتانی را بر وی بسته اند. چه هر آئینه شیخ بزرگوار افغان خوب میدانند که (سفیر خدا) در زمین تنها پیغمبر اوست. و هیچ انسان دیگر نمی تواند (سفیر اوتعالی) در زمین و در بین انسانها باشد. و این گفته العیاز بالله (دعوی پیامبری) است

یادداشت :

در این بخش از کمک های عالمانه جناب داکتر محمد اکبر یوسفی نویسنده فر هیخته افغان مستفید شده ام که از صمیم قلب از ایشان سپاس گزارم.

پایان بخش بیست و پنجم

ادامه دارد